

**برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.**

www.parvizshahbazi.com



پیغام عشق

قسمت هزار و چهارصد و شصت و هشتم





آقای حسام



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس ، موضوع برنامه ۹۸۴ گنج حضور، بخش دوم

چشم دزدیدی ز نور ذوالجلال
اینّت جهلِ وافر و، عینِ ضلال

-(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۰۵۱)

-اینّت: این تو را

[حضرت موسی به گوساله پرست و زندگی خطاب به انسان می گوید:] تو چشمت را از نور خداوند که صاحب شکوه و جلال است فروبستی. همین نشانه جهل بی نهایت تو و عین گمراهی است. [به بیان مولانا ما نیز هر لحظه فضا را می بندیم، جسمها و هرآنچه که ذهن نشان می دهد را در مرکزمان می گذاریم و به آنها توجه می کنیم؛ بدین ترتیب چشممان را در برابر نور حق بسته و فضا را نمی گشاییم. آیا این نشانه نادانی، حماقت و جهل ما نیست که خود را این چنین به گمراهی می کشانیم؟!]

شُه بر آن عقل و، گزینش که تو راست
چون تو کانِ جهل را گشتن سزا است

-(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۰۵۲)

-شُه: کلمه‌ای است برای اظهار نفرت و کراهت

تُف بر آن عقل و قدرت انتخابی که تو داری. انسانی که این چنین معدن جهل است، سزاوار مُردن است. [از نظر مولانا عقل من ذهنی که از طریق سبب‌سازی و دید همانیدگی‌ها حاصل شده و منجر به انتخاب او در انجام کارها می‌شود بسیار سطحی و حقیر است. و شایسته است چنین انسانی که هنوز با عقل من ذهنی فکر و عمل می‌کند، فضا را می‌بندد و مرکزش را عدم نمی‌کند در ذهن بمیرد و از جنس شیطان شود!]

گاو زرین بانگ کرد، آخر چه گفت؟
کاحمقان را این همه رغبت شگفت

–(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۰۵۳)

گاو زرین که نماد من ذهنی است وقتی بانگ زد، آخر چه گفت که احمقان یعنی کسانی که به حرف من ذهنی و صدایش گوش می دهند، این چنین نسبت به آن میل و رغبت پیدا کردند؟

نکته ۱: ما باید در خودمان بازبینی کنیم آیا من ذهنی مان مانند گاوی هر لحظه در درونمان سروصدا به پا می کند، ستیزه و درد ایجاد کرده و صدای فکرها آن قدر بلند می شوند که تمام توجه ما را می دزدند؟ از ابتدای تولد، من ذهنی مدام حرف زده و ما را به خود مشغول کرده است، پس از این همه سال نتیجه گفته هایش چه بوده است؟ این همه فکر بعد از فکر که در ذهنمان نقش بسته منجر به چه کارهای سازنده ای شده است؟

آیا من در روابطم با فرزندم، همسرم، خویشان، همکاران، دوستان و اطرافیانم درست عمل می‌کنم؟ آیا حرف‌های من ذهنی‌ام و عملکرد آن منجر به ایجاد روابط سالم در خانواده و اجتماع شده‌است؟

آیا کسانی که من به همنشینی و هم‌صحبتی با آنها تمایل دارم، حرف‌های مفید و سازنده‌ای می‌زنند؟ آیا من از آنها چیزی‌های مفیدی یاد می‌گیرم که این قدر عاشق خبرها و صحبت‌های آنان هستم؟ به‌راستی چه نیرویی در من و یا همنشین من سخن می‌گوید؟ آیا هر لحظه من ذهنی حرف می‌زند یا فضای گشوده‌شده سخن می‌گوید؟ مسئولیت هشیاری و انتخاب هم‌صحبت‌م در این لحظه با خودم است.

نکته ۲: نگاه کردن به زندگی گذشتگان و مشاهده خراب‌کاری‌هایی که من ذهنی در زندگی‌شان به‌وجود آورده‌است می‌تواند برای ما عبرت‌انگیز و مفید باشد.

مؤمنان در حشر گویند: ای ملک
نی که دوزخ بود راه مشترک؟

-(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۵۵۴)

مؤمنان یا همان انسان‌هایی که در صبر و فضاگشایی مداومت کرده و مرکزیشان را عدم نگه می‌دارند، در قیامت می‌پرسند: «ای فرشتگان، مگر دوزخ راه مشترک میان مؤمنان و کافران نبود؟»

مؤمن و کافر بر او یابد گذار
ما ندیدیم اندر این ره، دود و نار

-(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۵۵۵)

-نار: آتش

همان راهی که قرار بود مؤمن و کافر از آن بگذرند. ما که در این مسیر آتش و دود جهنم همانیدگی‌ها را ندیدیم.

نکته: هر کس من ذهنی می‌سازد، باید درد هشیارانہ یا دردهای ناهشیارانہ زیادی بکشد تا متوجه شود که در ذهن نباید بماند و باید هرچه زودتر آن را ترک کند.

نک بهشت و بارگاه ایمنی
پس کجا بود آن گذرگاهِ دنی؟

-(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۵۵۶)

-دنی: پست، ناکس، حقیر

آن مؤمنان می گویند اینک ما در بهشت این لحظه ابدی و جایگاه امن فضای گشوده شده هستیم و در مرکزمان هیچ همانندگی ای نمانده است؛ پس آن گذرگاهِ پست و جهنم من ذهنی کجا بود؟

پس مَلک گوید که آن روضه خُضر
که فلان جا دیده‌اید اندر گُذر

-(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۵۵۷)

-روضه: باغ، بهشت
-خُضر: سبز

فرشتگان می‌گویند باغ و بهشت سبز زیبایی را که در فلان جا و هنگام عبور از من‌ذهنی، با فضاگشایی و مرکز
عدم دیدید، ...

[ادامه در بیت بعد]

دوزخ آن بود و، سیاست‌گاه سخت
بر شما شد باغ و بستان و درخت

-(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۵۵۸)

دوزخ همان مسیری بود که از آن گذر کردید و این راه برای کسانی که مدام با من‌ذهنی ستیزه و مقاومت کردند
کیفر‌گاه سخت بود، اما برای شما که هر لحظه را با فضاگشایی و عدم نگه داشتن مرکز سپری کردید، تبدیل به
باغ و بستان و درخت شد.

نکته ۱: اگر مرکز را عدم کنیم، سنگلاخ ذهن، ناگهان به حریر حضور تبدیل می‌شود و من‌ذهنی پشت خم
می‌کند.

نکته ۲: کودکان عشقی که در سنین پنج شش سالگی ابیات مولانا را می خوانند، در ده دوازده سالگی به عشق زنده می شوند و بی آن که دردی بکشند، از جهنم ذهن به راحتی عبور می کنند؛ چون آن ها به موقع خداوند را در مرکزشان گذاشته و مرکز خود را عدم کرده اند.

نکته ۳: ما به حرف بزرگانی مثل مولانا توجه نکرده و با سبب سازی و عقل من ذهنی زندگی مان را اداره کرده ایم، در نتیجه به صورت فردی و جمعی دچار درد شده ایم. ما نه تنها نتوانسته ایم مسائل زندگی مان را حل کنیم، بلکه روز به روز مسائل جدیدتر و بزرگ تر ایجاد کرده ایم، چراکه مطابق عقل کل پیش نرفته ایم.

گر همی خواهی سلامت از ضرر
چشم زاول بند و پایان را نگر

-(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۳۶۰)

اگر می خواهی از ضرر و زیانی که فکر و عمل بر حسب من ذهنی به تو می زند در امان بمانی، من ذهنی را جدی نگیر، به دیگران واکنش نشان نده و تمرکزت را روی خودت بگذار. بدان که در ابتدا به عنوان امتداد خدا وارد جهان همانیدگی ها شده ای؛ پس با فضاگشایی و عدم کردن مرکز، چشمت را بر این جهان و همانیدگی ها ببند و به پایان راه که زنده شدن به بی نهایت و ابدیت خداوند است بنگر.

کز همه نومید گشتم ای خدا
اول و آخر تویی و منتها

-(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۱۷۳)

ای خدا، من از هر چیزی که ذهنم نشان داد و به سمت آن رفتم از جمله همسر، فرزندان، مقام و غیره، از همه نومید شدم و فهمیدم که من از جنس تو و از جنس آلت بودم. بنابراین اکنون مرکز خود را از هر همانیدگی ای پاک می‌کنم تا به تو زنده شوم، چرا که اول و آخر و مرجع و پناه همه تو هستی.

اول و آخر تویی ما در میان
هیچ هیچی که نیاید در بیان

-(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۰۳۵۰)

خدایا، اول و آخر تو هستی. قبل از این که وارد این جهان شویم تو بودی و وقتی از ذهن بیرون برویم تبدیل به تو خواهیم شد، در این میان ما به عنوان من ذهنی، هیچ هیچی هستیم که ارزش بیان ندارد.

نکته ۱: خداوند مرتب همانیدگی‌هایی را که در مرکزمان کاشته‌ایم، خشک می‌کند و دور می‌اندازد، اما ما به جای گرفتن پیغام و عدم کردن مرکز، دوباره شروع به کاشتن همانیدگی‌ها می‌کنیم. باید از این کار دست بکشیم و بدانیم که اول خداوند بوده، اکنون نیز باید با گشودن فضا به همان جنس اولیۀ خود، آلت، تبدیل شویم.

نکته ۲: لزومی ندارد به من ذهنی و خراب‌کاری‌هایش توجه کنیم، فقط باید آگاه باشیم و بدانیم که من ذهنی باید از بین برود.

تفرقه در روح حیوانی بود
نفس واحد، روح انسانی بود

-(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۸۸)-

تفرقه و بیگانگی مخصوص روح حیوانی است؛ همان روحی که از جنس هشیاری جسمی بوده و با دیدن برحسب همانیدگی‌ها و تفاوت‌های سطحی، خود را به صورت من‌ذهنی از دیگران جدا می‌داند. اما روح انسانی که با فضاگشایی به خدا زنده شده و زندگی را در دیگران تشخیص می‌دهد، از جنس وحدت و یگانگی است.

نکته: منظور از «روح حیوانی» این است که وقتی در من‌ذهنی هستیم و هشیاری جسمی داریم، از حیوان هم پایین‌تریم. «نفس واحد» نیز بدین معناست که همه انسان‌ها فضا را گشوده‌اند و یک روح شده‌اند و آن یک روح هم روح خود خداوند است.

جان حیوانی ندارد اتحاد
تو مجو این اتحاد از روح باد

-(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۴۱۱)

جان حیوانی، جان من ذهنی، نمی تواند با کسی یا چیزی متحد شود، بنابراین تو در چنین روحی که براساس باد همانیدگی ها شکل گرفته به دنبال اتحاد نگردد.

نکته: ما با خوردن مشروب و مصرف مواد مخدر از جان حیوانی وحشتناک و پر از درد خود فرار می کنیم و به جان نباتی که یک مرحله پایین تر از جان حیوانی است متوسل می شویم؛ با این کار قدر و منزلت خود را به عنوان امتداد خداوند فراموش می کنیم و از یاد می بریم.

کار و باری که ندارد پا و سر
ترک کن، هی پیر خر، ای پیر خر

–(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۱۲۰)

ای انسانی که آن قدر در ذهن مانده‌ای که پیر شده‌ای و هنوز هم متوجه نیستی، کار و باری را که براساس من‌ذهنی است و جز ایجاد درد نتیجه‌ای نمی‌دهد، رها کن. آگاه باش و زیر چتر پیر راه‌دانی مثل مولانا برو و از او راهنمایی بخواه.

نکته: اگر ما در راه زنده شدن به خداوند لنگ می‌زنیم، یعنی با سبب‌سازی ذهن عمل می‌کنیم و نمی‌توانیم اقرار کنیم که با عمل کردن برحسب هشیاری جسمی، خودمان زندگی‌مان را خراب کرده‌ایم، در این صورت به پیر راه‌دانی مثل مولانا احتیاج داریم و بدون کمک او نمی‌توانیم دل‌مان را باز کنیم.

غیر پیر، استاد و سرلشکر مباد
پیر گردون نی، ولی پیر رشاد

-(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۱۲۱)

-پیر گردون: شخصی که با گذر روزگار پیر و سالمند شده باشد، پیر تقویمی
-رشاد: هدایت

غیر از پیر هدایت‌گر، استاد و پیشوایی برای انسان‌ها نیست؛ اما منظور از پیر کسی نیست که با گذر روزگار
سالمند شده باشد، بلکه «پیر» راهنما و هدایت‌کننده است.

در زمان، چون پیر را شد زير دست
روشنایی دید آن ظلمت پرست

-(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۱۲۲)

آن کسی که به تاریکی و ضلالت همانیدگی‌ها چسبیده و همواره از یک همانیدگی به همانیدگی دیگر می‌رود، اگر این لحظه زیر دست هدایت پیری مانند مولانا قرار بگیرد، در این صورت بی‌درنگ فضای درونش باز می‌شود و روشنایی را می‌بیند.

شرط، تسلیم است، نه کار دراز
سود نبود در ضلالت تُرکتاز

-(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۱۲۳)

ضلالت: گمراهی

شرط زنده شدن به زندگی این است که انسان به جای سبب‌سازی و کار در من‌ذهنی، با تسلیم اتفاق این لحظه را بپذیرد تا فضای درونش گشوده شود، چراکه در تاریکی و گمراهی ذهن اسب‌دوانی کردن، تندتند حرف زدن و فکر کردن، بحث کردن، پریدن بین افکار همانیده و ایجاد درد، هیچ سودی ندارد.

نکته ۱: مرکز ما هنگام ورود به این جهان از جنس زندگی و آلت بود، اما ما با همانیده شدن با چیزها آن را جسم کردیم. تسلیم یعنی پذیرش اتفاق این لحظه قبل از قضاوت و رفتن به ذهن، مرکز ما را دوباره از همان جنس یعنی عدم می کند.

نکته ۲: باید در خودمان بازبینی کنیم که آیا ما هر لحظه تسلیم هستیم؟ اگر واکنش نشان می دهیم، خشمگین می شویم، می رنجیم، توقع داریم و می گوییم چیزی که به ذهنمان می آید باید انجام بشود و اگر نشود زندگی مان زندگی نمی شود، پس تسلیم نیستیم و در سبب سازی و ظلمت ذهن داریم اسب می دوانیم؛ یعنی حرف های ظاهراً قشنگ می زنیم و چیزها را به هم وصل می کنیم.

من نجویم زین سپس راهِ اثیر
پیر جویم، پیر جویم، پیر، پیر

-(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۱۲۴)

-اثیر: آسمان، گُرهٔ آتش که بالای گُرهٔ هواست؛ در این جا مراد هشیاری جسمی است.

از این پس با راهنمایی و سبب‌سازی هشیاری جسمی‌ام، راه درد و همانیدگی‌ها را انتخاب نمی‌کنم، بلکه مرتباً پیر و مرشد راه‌دانی مانند مولانا را انتخاب می‌کنم که مرا راهنمایی و به خداوند زنده کند.

پیر، باشد نردبان آسمان
تیر، پران از که گردد؟ از کمان

-(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۱۲۵)

راهنما و پیر راه‌دان و انسان زنده به حضوری مانند مولانا به منزله نردبان است و می‌تواند راه‌گشای وصل انسان به خداوند باشد؛ مگر این‌طور نیست که نیروی کمان، تیر را به پرواز درمی‌آورد؟ [به عبارتی ما با تسلیم، عدم قضاوت و مقاومت، و گوش دادن به سخنان مولانا، کمان زندگی را به لرزه درمی‌آوریم تا تیر انداخته شود و خرد کل از طریق ما سخن بگوید.]

نه ز ابراهیم، نمرود گران
کرد با کرکس سفر بر آسمان؟

-(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۱۲۶)

گران: سنگین، غلیظ، قوی، در این جا مراد گران جان (فرومایه) است.

مگر این طور نبود که نمرود فرومایه به رغم راهنمایی های حضرت ابراهیم (ع) می خواست با چند کرکس به آسمان عروج کند؟ [به بیانی انسان فرومایه در ذهن به راهنمایی های انسان زنده به حضور گوش نمی دهد و با سبب سازی های ذهنی کارهای خود را پیش می برد.]

نکته ۱: ما وقتی در ذهن منقبض هستیم و فضای درونمان گشوده نشده است، به پیغام آوران زندگی توجهی نمی کنیم.
نکته ۲: ما با ابزارهای هشیاری جسمی و سبب سازی های من ذهنی، نمی توانیم به آسمان حضور پرواز کنیم.

از هوا، شد سوی بالا او بسی
لیک بر گردون نپرد کرکسی
- (مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۱۲۷)

نمرود با سبب‌سازی ذهن و از روی هوای نفس، بسیار اوج گرفت. اما هیچ کرکس یا انسان دارای من‌ذهنی، نمی‌تواند در آسمان حضور پرواز کند و اوج بگیرد.
نکته: ما با سبب‌سازی‌های ذهن و قرار دادن آفلین در مرکزمان، پر پرواز خود به سوی آسمان زندگی را می‌بندیم.

گفتش ابراهیم: ای مرد سفر
کرکست من باشم، اینت خوب‌تر
- (مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۱۲۸)

حضرت ابراهیم [به نمرود] گفت: «اگر قصد پرواز به آسمان حضور را داری و می‌خواهی به خداوند وصل شوی، فضا را باز کن و بگذار راهنمای تو، من باشم، این برای تو بهتر است.»

چون ز من سازی به بالا نردبان
بی پریدن بر روی بر آسمان

-(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۱۲۹)-

[حضرت ابراهیم به نمرود می گوید:] اگر از پیر راه دانی مانند من به سوی آسمان نردبان بسازی، بدون پرواز با من ذهنی ات می توانی به اوج آسمان زندگی بروی.

نکته ۱: خداوند هر لحظه در کار جدیدی است، میل همانیده شدن با چیزها را در دل می اندازد، ما همانیده می شویم و دوباره بی مرادمان می کند. پیغام زندگی این است که نباید چیزهای آفل را در مرکزمان قرار دهیم.

نکته ۲: ما بی مرادی را در من ذهنی غلط تفسیر می کنیم و واکنش نشان می دهیم، در نتیجه من ذهنی قوی می شود؛ اما اگر فضا را باز کنیم، من ذهنی ضعیف شده و پیغام زندگی را دریافت خواهیم کرد.

آنچنان که می‌رود تا غرب و شرق
بی ز زاد و راحله، دل همچو برق

–(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۱۳۰)

–راحله: مرکوب، بار و بنه مسافر

همان طور که دل انسان بدون توشه سبب‌سازی ذهن، مانند نور صاعقه از غرب یا هشیاری جسمی، به سمت شرق یا هشیاری حضور، با سرعت در حال رفت‌وآمد است.

با تشکر:

کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها
گوینده: حسام



آقای حسام



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس ، موضوع برنامه ۹۸۴ گنج حضور، بخش سوم

مسجد است آن دل، که جسمش ساجد است
یارِ بدِ خَرُوبِ هر جا مسجدست

-(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۳۸۳)

-خَرُوب: گیاه خَرُنُوب که بوته‌ای بیابانی و مرتفع و خاردار است و در هر بنایی بروید آن را ویران می‌کند.
[مولانا می‌گوید:] مسجد، دل انسانی است که بر حسب هشیاری جسمی فکر و عمل نمی‌کند، به صورت یک
باشنده ذهنی هیجانی بالا نمی‌آید و همواره دستورات فضای گشوده‌شده و زندگی را اجرا می‌کند. یار و همنشین
نااهل، ویران‌کننده هر مسجدی است. [یعنی من‌ذهنی خود انسان و یا من‌های ذهنی دیگر، باعث بسته شدن
فضای گشوده‌شده درونش می‌شوند.]

چون چنین وسواس دیدی، زود زود
با خدا گرد و، در اندر سجود

-(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۸۵)

اگر وسوسه امتحان کردن خداوند را در درونت دیدی، سریعاً به اشتباه خودت واقف شو و با تسلیم به فضای
گشوده شده برگرد. [به بیانی ما نباید خداوند را با فکر بعد از فکر، مطالبه همانیدگی‌ها و اصرار بر عمل کردن
مطابق من ذهنی مان امتحان کنیم.]

نکته: زندگی موقوف علل و سبب‌سازی‌های ذهنی ما نیست که بر طبق آن‌ها عمل کند، بلکه با «قضا و کُن فکان»
کار می‌کند. پس ما هر لحظه در مواجهه با اتفاقات، باید فضا را باز کنیم و ضمن شناسایی همانیدگی‌ها با تسلیم
عمل کنیم.

سجده گه را تر کن از اشک روان
کای خدا تو وارهانم زین گمان

-(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۸۶)

فضای گشوده شده را که سجده گاه توسط مرتب از گریهات تر کن. فارغ از سود و زیان من ذهنی لحظه به لحظه
فضا را باز کن، به طوری که این آرزومندی باز شدن فضا و کنار رفتن عقل من ذهنی در تو مدام زیادتر شود و
کاهش نیابد، و آن قدر لطیف شوی تا به جنسیت خداگونهات برسی. آن گاه بگویی: «ای خدا، از این گمان بد، از
این من ذهنی که هر لحظه مرا از یک فکر همانیده به فکر همانیده دیگر می برد، نجات بده و رهایم کن.»

آن زمان کت امتحان مطلوب شد
مسجد دین تو، پر خروب شد

-(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۸۷)

هرگاه با سبب‌سازی‌های ذهنی درصدد امتحان کردن خدا برآمدی و این کار مطلوب و خوشایند تو شد، بدان که مسجد دین تو، همان مرکزت که باید از جنس فضای گشوده‌شده باشد، اکنون پر از گیاه همانیدگی شده‌است که بسیار مخرب می‌باشد.

نکته: هر هیجان منفی از جمله رنجش، خشم، کینه که در مرکزمان قرار گیرد، همانند گیاه خروب عامل ویرانی زندگی ما خواهد بود. اگر این خصوصیات در ما وجود دارد، باید بدانیم خودمان سبب ویرانی مسجد یا فضای گشوده‌شده درونمان شده‌ایم.

تشنگان گر آب جویند از جهان
 آب جوید هم به عالم تشنگان

-(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۷۴۱)

برای مثال، اگر افراد تشنه در جهان به دنبال آب باشند، آب نیز آن‌ها را می‌جوید. به عبارت دیگر کسانی که تشنه آب حیات هستند، یعنی به صورت بی‌فرم با فضای گشوده شده، خدا را جست‌وجو کرده و نسبت به «قضا و کن‌فکان» با پذیرش برخورد می‌کنند، زندگی نیز آن‌ها را در نظر گرفته و روی آن‌ها کار می‌کند.

نکته: اگر در برابر اتفاقاتی که زندگی برایمان پیش می‌آورد، اشکالات خود را شناسایی کرده و با رعایت ادب و عدم مقاومت اجازه دهیم، زندگی روی ما کار کند، قبل از این که دیر شود می‌توانیم، مانع ایجاد ویرانی در زندگی خود شویم.

نگفتمت مرو آنجا که آشنات منم
در این سرابِ فنا چشمهٔ حیات منم

-(مولوی، دیوان شمس، غزل شمارهٔ ۱۷۲۵)

[مولانا از جانب خدا می گوید:] آیا به تو نگفتم به فضای همانیدگی در ذهن نرو، چرا که تنها دوست و آشنایت من هستم. در این سراب من ذهنی که همه چیز را برحسب همانیدگی‌ها و به صورت توهمی و اشتباه می بینی، تنها منم که به واسطهٔ فضاگشایی و عدم کردن مرکز، برای تو همانند چشمهٔ آب حیات هستم.

وگر به خشم روی صد هزار سال ز من
به عاقبت به من آیی که منتهاات منم
- (مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۷۲۵)

اگر اتفاق این لحظه تو را بی‌مراد و خشمگین سازد، به ناله و شکایت پردازی و یا صد هزار سال با من قهر کنی، درنهایت باید با فضاگشایی مرکزت را عدم کرده و با شناسایی همانیدگی‌ها و دردهایت به‌سوی من بازگردی، زیرا منتهای تو من هستم و باید هشیارانه به من تبدیل شوی.

نگفتمت که به نقش جهان مشو راضی
که نقش‌بند سراپرده رضات منم
- (مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۷۲۵)

آیا نگفتم نقشی را که در این جهان با ذهن برای خود ساخته‌ای، به مرکزت راه نده و به آن راضی نشو، چراکه وقتی فضای درونت را باز می‌کنی، این من هستم که چادر رضا، خشنودی، شکر و پذیرش را که در من ذهنی هرگز به آن‌ها دست نمی‌یابی، در وجودت می‌سازم و برپا می‌کنم.

از همه اوهام و تصویرات، دور
نورِ نورِ نورِ نورِ نورِ نور

-(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۱۴۶)

ذات خداوند از همه اوهام و تصویرات ذهنی انسان خارج است و می‌توان گفت که لحظه به لحظه پشت سرهم تماماً نور خالص است. [پس اگر انسان با فضاگشایی مرکزش را از همه توهمات و تصویرات ذهنی، همانیدگی‌ها و نقش‌ها خالی کند و به آن‌ها حس وجود ندهد، به طوری که دیگر هیچ همانیدگی در مرکزش نباشد، در این صورت تماماً از جنس نور فضای یکتایی، یعنی همان هشیاری خالص خدایی که از اول بوده، می‌شود.]

گفت شیطان که بما اغویتنی
کرد فعل خود نهان، دیو دنی
- (مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۴۸۸)

- دنی: فرومایه

«شیطان به خداوند گفت که تو مرا گمراه کردی. او گمراهی خود را به حضرت حق، نسبت داد و آن دیو فرومایه، کار خود را پنهان داشت.» [ما نیز همچون شیطان وقتی با اتفاقات و بی‌مرادی‌ها مواجه می‌شویم، عملکرد خود که جسم را به مرکزمان آورده و برحسب آن دیده‌ایم، پنهان کرده، به خدا یا انسان‌های دیگر رو می‌کنیم و آن‌ها را مقصر گمراهی خود می‌دانیم.]
نکته: باید بدانیم اگر جسم را در مرکز قرار داده و به ملامت می‌پردازیم، از جنس شیطان هستیم.

(قرآن کریم، سوره اعراف (۷)، آیه ۱۶)

- «قَالَ فَبِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ.» «ابلیس گفت: پروردگارا به عوض آن که مرا گمراه کردی، من نیز بر راه بندگانت به کمین می‌نشینم، [اجسام را به مرکزشان می‌آورم] و آنان را از راه مستقیم تو، [راه فضاگشایی و مرکز عدم] باز می‌دارم.»

گفت آدم که ظَلَمْنَا نَفْسَنَا
 او ز فعل حق بُد غافل چو ما
 - (مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۴۸۹)

ولی حضرت آدم گفت: پروردگارا، ما به خود ستم کردیم. و او همچون ما از حکمت کار حضرت حق بی خبر نبود. [ما نیز اگر با قرار دادن چیزی در مرکزمان، سبب ایجاد همانیدگی و درد شده‌ایم، باید به اشتباه خود اعتراف کرده و با پناه بردن به رحمت بی‌پایان خداوند، خود را اصلاح کنیم و از جنس حضرت آدم شویم.]

(قرآن کریم، سوره اعراف (۷)، آیه ۲۳)
 - «قَالَ رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ.» «آدم و حوا گفتند: پروردگارا به خود ستم کردیم. و اگر بر ما آمرزش نیاوری و رحمت روا مداری، هرآینه از زیانکاران خواهیم بود.»

[به عبارتی آن‌ها بعد از پذیرش خطای خود و اظهار پشیمانی، فضا را باز کرده و مرکزشان را عدم ساختند، به این ترتیب از لطف و رحمت خداوند بهره‌مند شدند.]

شاد باش و فارغ و ایمن که من
آن کنم با تو که باران، با چمن

–(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۷۲)

–فارغ: راحت و آسوده
–ایمن: رستگار، محفوظ و در امان، سالم

ای انسان، در فضای گشوده‌شده درونت، شاد و خاطر جمع و ایمن باش و بدان اگر به جای سبب‌سازی با من ذهنی، فضا را بگشایی و همچون زمین حاصلخیزی شوی، من با تو همان کاری را می‌کنم که باران با چمن می‌کند، یعنی همان‌طور که باران، زندگی و طراوت به چمن می‌بخشد، من نیز تو را با خرد و دم زنده‌کننده‌ام، آباد کرده و به بی‌نهایت و ابدیت خود زنده می‌کنم.

من غمِ تو می خورم تو غمِ مَخور
بر تو من مشفق ترم از صد پدر

–(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۷۳)

[مولانا از زبان خداوند می گوید:] من غم تو را می خورم، نیازی نیست تو با عقل من ذهنی نگران باشی و با انقباض و سبب‌سازی ذهن غمگین شوی. فقط باید فضا را باز کنی تا من به مرکزت بیایم و از خرد کل بهره‌مند شوی. بدان که من برای تو کافی بوده و از صد پدر نیز برایت مهربان ترم. یعنی من از مهربان‌ترین انسانی که با ذهنت می‌شناسی، هزار بار مهربان‌تر هستم.

نکته: ما به هیچ‌وجه با ذهنمان نمی‌توانیم تصور کنیم، که خداوند چقدر مهربان است. چقدر ما را دوست دارد و در پی حمایت و کمک کردن به ماست، درحالی که ما با جسم کردن مرکزمان این کمک را رد می‌کنیم.

هان و هان این راز را با کس مگو
گرچه از تو شه کند بس جست و جو

-(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۷۴)

به هوش باش، مبادا راز کار کردن روی خود و مراحل رشد و تبدیلت را به زبان ذهن درآورده و با من‌های ذهنی بازگو کنی. حتی اگر خداوند و یا انسان‌های دیگر از تو پرسند، نباید کمک و لطفی که خداوند به تو کرده‌است را با سبب‌سازی ذهنی تفسیر کنی، چراکه به محض آن که این راز را به ذهن دریاوری، اتصال تو با خداوند از درون قطع می‌شود. [بنابراین در برابر چنین پرسش‌هایی، فقط فضا را باز کن.]

پس دو چشم روشن ای صاحب نظر
مر تو را صد مادر است و صد پدر

-(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۳۷)

پس ای انسان صاحب نظر، دو چشم روشنی که در اثر فضاگشایی با دید عدم می بیند، از صد پدر و مادر برای تو
بهتر و مفیدتر است.

چون ملایک گوی: لا علمَ لَنَا
تا بگیرد دستِ تو عَلَمَتَنَا

-(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۱۳۰)

ای انسان فضا را بگشا و مانند فرشتگان بگو: «ما را دانشی نیست.» و دیگر به وسیله دانش من ذهنی عمل نکن و بگو نمی دانم تا «عَلَمَتَنَا»، «آن چه به ما آموختی»، یا همان خرد و دانش ایزدی که در اثر گشودن فضا و مرکز عدم در این لحظه به تو عطا می شود، دستت را بگیرد و از ذهن بیرون بکشد.

(قرآن کریم، سوره بقره (۲)، آیه ۳۲)

– «قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ.»

« گفتند: منزهی تو. ما را جز آنچه خود به ما آموخته‌ای دانشی نیست. تویی دانای حکیم.»

پیش چوگان‌های حکم کُن فکان
می‌دویم اندر مکان و لامکان
- (مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۴۶۶)

ما پیش چوگان‌های حکم «کُن فکان» خداوند که می‌گوید: «بشو و می‌شود»، مانند گویی هستیم که بین فضای محدود ذهن و فضای گشوده‌شده درون، در حال دویدنییم. یعنی قانون «قضا و کُن فکان» زندگی، لحظه‌به‌لحظه اجرا می‌شود و وضعیت درون و بیرون ما را تعیین می‌کند، به طوری که هرچه در درون فضاگشاتر باشیم، در بیرون هم نرم‌تر، پذیرنده‌تر و شادتر هستیم.


نکته: خداوند با فضای گشوده‌شده، ما را در بیرون و درون هدایت می‌کند. اگر فضا را بگشاییم به نفع ما کار می‌کند و اگر فضا را ببندیم و منقبض شویم، رحمت خداوند قطع می‌شود و به ضرر ما تمام خواهد شد.

با تشکر:
کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها
گوینده: حسام



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود





**برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.**

www.parvizshahbazi.com